

## خاطراتی چند از ملک الشعراء بهار\*

در سال ۱۲۹۷ پدرم از زواره به تهران رفت و مدت چند ماهی را که در آنجا اقامت داشت شماره‌های روزانه روزنامه‌های ایران و رعد را که به مناسبت جنگ جهانی اول هنوز روی کاغذ زرد کاهی و نیابتی به چاپ می‌رسید برای استفاده من بطور منظم با پست به زواره می‌فرستاد.

در این تاریخ بود که با نامهای ملک الشعراء بهار مدیر سیاسی روزنامه ایران و سیدضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد که در يك امر مشترك سیاسی به دفاع و جانبداری برخاسته بودند آشنا شدم.

در ۱۳۰۲ که برای اقامت و تحصیل یا کار از زواره به تهران منتقل شدم نام ملک الشعراء را در بین اسامی وکلای مجلس شورای ملی می‌شنیدم و نوشته‌های او را در روزنامه نوبهار هفتگی و همچنین در دوره مجله ادبی دانشکده که مجموعه‌اش را به دست آورده بودم، می‌خواندم و صورت معمم او را گاهگاهی از روی عکس منتشر شده در مطبوعات می‌دیدم ولی ملاقاتی پیش نیامده بود.

نخستین بار که به دیدار بهار نایل شدم در زمستان سال ۱۳۰۵ بود که بهار را در مدرسه تازه بنیاد شاهپور اهواز که به دعوت شرکت نفت جنوب با چند تن از رجال سیاسی وقت برای بازدید از مؤسسات تابع شرکت در آبادان و مسجد سلیمان، به اهواز آمده بودند، هنگام بازدید از مدرسه مزبور دیدم ولی نه با عبا و عمامه معهود بلکه با لباس جدید و کلاه پوست که این دیدار خیلی محدود و کوتاه و تشریفاتی صورت گرفت و چون مسبوق به هیچگونه سابقه آشنائی نبود مانند دیدار دشتی که او هم به عنوان مهمان شرکت نفت ا. بی. او. سی در همان اوان از مدرسه دیدن می‌کرد، به ایجاد هیچگونه آشنائی شخصی منجر نشد.

دوام خدمت در معارف خوزستان تا ۱۳۰۹ مرا از تکرار دیدار و تجدید آشنایی با مرحوم بهار بی‌نصیب گذارد تا سال ۱۳۰۹ که از خوزستان به تهران بازگشتم و خدمت تدریس دارالفنون را با شرکت در امور نویسندگی در مطبوعات هم‌آهنگ ساختم. قضا را در این موقع پرگرام یا برنامه جدید تحصیلی مدارس متوسطه که تازه تصویب و انتشار یافته بود و نسبت به صورت معهود قبلی آن اختلافاتی داشت، در قسمت ادبی مورد انتقاد این‌جانب قرار گرفت و برگنجائیدن نام شهاب ترشیزی در برنامه دروس تحصیلی دبیرستانها و نظائر آن اعتراضی شد.

مرحوم ملک که گویا در تنظیم قسمت ادبی آن پرگرام سهم بیشتری داشت،

موضوع پاسخ به انتقاد را زمینه سخنرانی مفصلی درباره شعرای عصر قاجاریه از صبا تا محمودخان صبا در انجمن ادبی ایران و همچنین نگارش مقاله‌ای زیر عنوان نهضت ادبی در مجله ارمغان قرار داد.

مقاله ارمغان بهار در ترجمه احوال و آثار شهاب، درست جوابگوی آن انتقاد جزئی به نظر رسید که انتقاد بر انتقاد دیگری را از پی آورد. آشنایی با مرحوم بهار در آن هنگام هنوز از حد نگارش و بحث قلمی تجاوز نمی‌کرد و مسائلی که نتیجه معارفه و مصاحبه و مذاکره حضوری باشد در میانه به وجود نیامده بود.

بنابراین زمینه مقاله انتقاد بر ترجمه احوال شهاب قدری خشک و نامطلوب از کار درآمد. مرحوم رحیمزاده صفوی که از دوستان قدیم بهار و آشنایان جدید نویسنده مقاله بود برای ترمیم این امر زمینه نخستین ملاقات مرا با مرحوم ملک فراهم آورد. این دیدار در کتابخانه دانشکده واقع در خیابان شاه‌آباد صورت گرفت، محلی که مرحوم بهار برای سرگرمی خود و آزادی دید و بازدید با دوستان و آشنایانش در ۱۳۱۰ به صورت مغازه کتابفروشی تأسیس کرده بود و کتابهای چاپی کتابخانه شخصی خود را از خانه بدانجا آورده و در قفسه‌ها در معرض مشاهده واردین قرار داده بود.

این کتابخانه عصرها غالباً محل اجتماع ادبا و شعرا و عناصر ناراضی از اوضاع وقت بود که با آن مرحوم سابقه الفتی و معرفتی داشتند.

مرحوم بهار کتابهایی مانند تاریخ سیستان و سجل التواریخ و ترجمه بلعمی را که با وزارت معارف قرارداد تصحیح و چاپ بسته بود در همین محل رفت‌وآمدها و بازدیدهای پر از گفت و شنید به کمک یکی از همشهریان مشهودی منصورنام (مدیر بعد مجله شهربانی) مطابقت می‌کرد. در نخستین روز ملاقات متن ترجمه بلعمی از تاریخ طبری را آنجا در دست مطابقت دیدم.

قضا را با عده‌ای از شعرا و نویسندگان و سیاستمداران و معلمان و عمال دیوانی سرشناس یا گمنام کشور در این دکه محقر خیابان شاه‌آباد ولی در محضر مجل آن مرحوم و به معرفی پدرا نه او آشنا شدم. این حسن توجه او نشان می‌داد که سوءتأثیر آن اختلاف نظر جزئی در تشخیص مقام ادبی شهاب چندان اثر نامطلوبی در روح شاعر سیاستمدار نامی باقی نگذاشته بود.

مرحوم ملک چنانکه در برخوردهای قلمی قبلی هم با مرحوم اقبال و مرحوم کسروی و دیگران نشان داده در مناظره سخت بی‌پروا بود ولی بیش از دیگران صبر و تحمل و احیاناً اغماض و سماحت به خرج می‌داد. شاید این اندازه تفاوت سلوک او با نویسندگان و سخنوران دیگر، محصول زندگانی پرماجرایی سیاسی او در عرصه مجلس شوری بوده باشد.

قضا را روزی در کتابخانه دانشکده با مردی موقر و خوش‌بین و مبادی آداب و روبرو شدم که زبان به انتقاد از قریب گرکانی و دستور زبان فارسی درسی تألیف او

کشوده بود. دفاع من از خدمت قریب به معارف از این راه که مبتنی بر ملاحظات و دلایلی هم بود پسند شخصیت ناقد مزبور قرار نگرفت و ناراضی بیرون رفت. بهار پرسید مگر شما با آقای تدین آشنا نبودید و آنگاه افزود که میزان مقاومت در برابر انتقاد میان اشخاص خیلی متفاوت است ولی نامطلوبی پیش‌آمد را نتیجهٔ مسامحهٔ خود در معارفه قلمداد کرد که در جواب گفتم الخیر فیما وقع زیرا به دفاع از حق میرزا عبدالعظیم‌خان پیش از جلب رضایت آقای تدین علاقه‌مند بودم. یکی از حاضران آن جلسه آقای ادیب طوسی بود که از همان مجلس درصدد تألیف دستور زبان تازه‌ای برآمد.

نکته‌ای را که باید یادآوری کنم کتابهایی که بهار از کتابخانهٔ شخصی خود به دانشکده منتقل کرده بود هرگز در معرض فروش و تقویم قرار نگرفت و دوستان می‌دانستند که نباید قیمت آنها را بپرسند و خریدارش شوند.

بهار همان اوان در مطبوعهٔ مجلس به چاپ دیوان اشعار خود مشغول شده بود و پیش از يك‌صد صفحهٔ آن را در همانجا دیدم قضا را قصیده‌ای با ردیف «محمد» که ترمیزی به محمدخان درگاهی رئیس نظمیه وقت داشت در آخرین فرم چاپی که نشان داد دیدم و پر جسارت او آفرین گفتم. گویا استحضار درگاهی بر این موضوع سبب شد که با تنظیم گزارشی مخصوص، موضوع افتتاح کتابخانهٔ دانشکده را يك آنتریک و دسیسهٔ سیاسی از طرف بهار معرفی کرده بود. ملك زود این نکته را دریافت و محل و اثاثیهٔ کتابخانه را به یکی از کتابفروشها (مدیر ادب) واگذار کرد و کتابهای خود را به خانه برگردانید. روزی پنا به قرار قبلی برای گرفتن نسخه‌ای خطی به خانهٔ ملك در خیابان بهار رفتم. فوق‌العاده محبت کرد و نسخهٔ نفیس تذکرهٔ نصرآبادی خود را برای مراجعهٔ دقیق در اختیارم گذارد و نسخهٔ منحصر به فردی که مرحوم تربیت مرا از وجود آن پیش ملك مستحضر ساخته بود به امانت از آن مرحوم گرفتم.

کتاب مزبور همان نسخهٔ اصلی سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی به لندن است که مؤلف در موقع پاکنویس مسوده خیلی از مطالب آن را که به انگلیسها برخورد بیشتر داشته با رقم باطل ۹ قلم زده است و اینک در نسخهٔ لندن که اساس چاپ اسمعیل را پین قرار گرفته از آنها اثری دیده نمی‌شود.

در مقالات تاریخ اعزام محصل به اروپا مندرج در شفق‌سرخ از این نسخه استفاده و نقل بسیار شد. در حقیقت سند دیگری که آن موضوع را بدین تفصیل دربر داشته باشد هنوز هم در مدارک زمان فتحعلی‌شاه دیده نمی‌شود. منقولاتی که در ۱۳۱۲ اسباب دردسر و زحمت ناقل را فراهم آورد.

روزی که برای دیدن و گرفتن کتاب به دیدار ایشان رفته بودم مرد محترمی وارد شد که پمدها او را شناختم که ظهیرالاسلام است و چنین دریافتم که ادامهٔ توقف من در آنجا دیگر مصلحت نیست و پا کسب اجازه آن کتاب را برداشتم و بیرون آمدم. چندی بعد شنیدم که نظمیه بهار را دستگیر و زندانی کرده است. وقتی استفاده از کتاب امانتی به پایان رسیده آگاه شدم که از زندان طهران به اصفهان تبعید شده

است. کتاب را به مرحوم محمد ملکزاده برادر بهار سپردم و با نامه‌ای دایر بر تشکر از مساعدتی که از این پایت شده بود همراه فرستادم. ملکزاده نامه را به اصفهان فرستاد. ولی کتاب را به کتابخانه برادر تحویل داده بود.

مقارن این احوال و اوضاع قضیه تغییر دولت مخبرالسلطنه پیش آمد. روی کار آمدن ذکاءالملک فروغی که پایستی در ۱۳۱۳ عهده‌دار پذیرائی از مهمانان خارجی و خاورشناسان در جشن بزرگ افتتاح مقبره تازه‌ساز فردوسی در طوس و تشکیل کنگره فردوسی در طهران باشد سبب شد که به یادآوری علی‌اصغر حکمت کفیل وزارت معارف و درخواست و وساطت فروغی — چنانکه از مرحوم محمد قوام به نقل از پدر زنتش شکوه‌الملک شنیدم — با رفع مزاحمت و مراجعت مرحوم بهار از اصفهان به طهران موافقت شد تا در کنگره فردوسی حاضر باشد و شرکت کند.

بهار ایامی را که در اصفهان به تبعید می‌گذراند بیکار ننشست و در مجله پاختر که در آن شهر به مدیری سیف‌پور فاطمی انتشار می‌یافت یکی از بهترین مقاله‌های تحقیقی خود را درباره فردوسی نوشت و به چاپ رسانید که در نوع خود بیمانند بود. نخستین برخورد یا دیدار جدید ما در تالار اجتماعات مدرسه دارالفنون هنگام انعقاد جلسه‌های کنگره فردوسی صورت گرفت. همان روزی که درینک واتر شاعر انگلیسی شعر خود را که در اسلامبول هنگام عبور بدین مناسبت سروده بود چنان شاعرانه خواند که در روحیه اکثر حضار مجلس تأثیر غنائی و صوتی بی‌نظیری بخشید، در همان روز ملک را دیدم که زیر جاذبه صوتی درینک واتر بر آن شده بود که ترجمه فارسی آن را به نظم درآورد.

محسن اسدی مترجم زبردست انگلیسی ترجمه را فراهم آورد و منظومه معروف طلوع ماه در قسطنطنیه بهار را زمینه‌سازی کرد. از این زمان به بعد دیگر توفیق زیارت بهار را در پستانسرای مسکونی وی نیافتم ولی در کتابخانه‌ها و مجامع عمومی و مدارس پارها به دیدار یکدیگر نایل می‌شدیم. تا آنکه ورق برگشت و روس و انگلیس در ۱۳۲۰ ایران را اشغال کردند و رضاشاه را به جزیره موریس فرستادند. مرحوم بهار دوباره به عالم سیاست که سالها از آن دور افتاده بود بازگشت. سیر زمان مرا هم از عالم تنبوع و تحقیق و تدریس اندکی به سوی سیاست گشایید و نخستین همکاری سیاسی را با آن مرحوم در جبهه آزادی پیدا کردم.

جبهه آزادی در اصل برای جلوگیری از تجاوز دستگاه سلطنت و دولت نسبت به حقوق اساسی ملت با همکاری عده‌ای از روزنامه‌نگاران در ۱۳۲۱ تشکیل یافت.

مؤسسان اولیه: مرحوم حسین فاطمی مدیر پاختر امروز و احمد ملکی مدیر ستاره ایران و صادق سرمد مدیر صدای طهران و محیط طباطبائی صاحب امتیاز مجله محیط بودند. سپس ملک‌الشعراء بهار و عمیدی نوری و دکتر فریدون کشاورز مدیر روزنامه رزم و ایرج اسکندری مدیر روزنامه رهبر و جعفر پیشه‌وری مدیر روزنامه آژیر و محمدعلی خلیلی و میرسپاسی و عزت‌پور و چندتن یگر از مدیران چراید هفتگی که جمع همه آنان از شانزده نفر تجاوز می‌کرد بدان ملحق شدند.

اساسنامه و آیین‌نامه آن که به انشاء محیط و تصویب سه نفر مؤسس دیگر بود بعدها به امضای یکایک اعضای جدید جبهه رسید و به موقع اجرا گذاشته شد.

جبهه که در آغاز امر به غرض توجیه سیاست عامی تشکیل یافته بود به زودی از هدف اصلی خود منحرف گشت و به مسائل کوچکتر و محدودتری مشغول شد که از خواسته‌های افراد وابسته و دسته‌های محدودی برمی‌خاست. اختلاف نظر میان روزنامه‌نگاران طرفدار احمد قوام که مرحوم بهار در صدر ایشان قرار داشت و مدیران جراید حزب توده که با قوام سروسری داشتند و مرحوم سرمد که سردهستهٔ عدهٔ دیگری بود با مرحوم فاطمی که با خواسته‌های آنان همراه نبود جبهه را که پشت مراکز قدرت روز را در آغاز تشکیل خود لرزانده بود از اهمیت و تأثیر افکندند و کار بدانجا رسید که در ۱۳۲۱ شاه و قوام و اسکندری را به یکدیگر نزدیک کرد و در نتیجه دیدارهای ایشان مسودهٔ اعلامیه‌ای از طرف قوامیها و توده‌ایها فراهم شده بود و امر بر جلوگیری از بازگشت سیدضیاءالدین طباطبائی از خارج به ایران که پس از طرح و جروبحث زیاد مورد تصویب اکثریت اعضای جبهه قرار نگرفت.

این پیش‌آمد نامطلوب سبب شد که جبهه پس از یک دورهٔ فعالیت سیاسی فوق‌العاده مؤثر از هم گسسته شود و مساعی افراد و شخصیتها دیگر نتوانست در هیچ مقیاسی به احیای آن بپردازد. در این موقع بود که همکاری سیاسی تازه ما هم به پایان رسید. این تجربهٔ کوتاه سیاسی مرا آگاه ساخت که منافع و مصالح سیاسی کلی که غالب طبقات مردم را به‌طور متساوی بتواند دربر گیرد در این کشور کمتر سلسله‌چنبان اقدامات جمعی و فردی قرار گرفته که نظیر آنها معمولاً در احزاب و جمعیتها و بنیادها و هیاتها صورت می‌گیرد. بنابراین در این کشور پیش از هر اقدام مفیدی باید زمینهٔ قبول و استطاعت مردم را برای جذب و هضم موضوعی فراهم آورد و این از راه کارهای فکری و تعلیمی بیش از فعالیتهای سیاسی میسر است. از ۱۳۲۱ بدین‌طرف به تدریج خود را از این مرحله به مرحلهٔ قبلی تحقیق و تتبع سیراندیشه برگردانیدم که جوانی را با آن آغاز کرده بودم.



وقتی مرحوم بهار به وزارت فرهنگ در کابینهٔ دوم قوام رسید به سمت معلم همکار به دیدار او رفتم و دریافتم که او علاقه‌ای و اطمینانی به کار حاضر خود چندان ندارد.

بهار مانند دکتر سیاسی که از وزارت فرهنگ خود در کابینهٔ اول قوام السلطنه پایهٔ کارش را در دانشگاه طوری استوار کرد که سالها در این سمت پایدار ماند موفق نشد. مرحوم ملک هم می‌خواست وضع دانشگاهی خود را طوری به سامان آورد که در آینده از هر حیث بی‌دغدغه باشد ولی پیش از اینکه امکان تحقق چنین نیت خیری فراهم شود قوام کابینه را ترمیم و تعدیل کرد و وزارت معارف را از دست دیرین خود بهار گرفت و به عضو دیگر جبههٔ آزادی واگذاشت که دکتر فریدون کشاورز بود. این پیش‌آمد که با سقوط قوام و تحول وضع کلی مملکت تکامل یافت، در خلاف

جهت پیش‌بینی شده از طرف مؤسسان جنبه آزادی، به روحیه رنجور بهار چنان ضربت فوق‌العاده‌ای وارد کرد و جسم علیل و ناتوان او را به شدت نفوذ و تأثیر مرض رها نمود که سالها بود بهار با آن مقاومت می‌ورزید.



اگر خطا نکرده باشم آخرین بار در سال ۱۳۴۹ برای عیادت آن مرحوم به باغی در شمیران رفتم و به او چنین وعده دادم که در زمستان وسایل دعوتی برای بازدید شاعر از هندوستان که تازه در آنجا رایزن فرهنگی شده بودم، فراهم آورم ولی پیش از اینکه در این باب و برای تهیه مقدمات با مرحوم ابوالکلام آزاد سخنی گفته باشم خبر درگذشت بهار مرا در دریائی انباشته از تأسف و اندوه و تحسر بر آنهمه استعداد و قابلیت فروبرد که در راه انجام کارهای بیروح سیاسی به مصرف رسیده بود.

### عشق فارسی

... دیروز بعد يك‌ماه و نیم قفل‌خانه باز کردم و همسایه‌ها مرا پست سفارشی و بسته‌ها دادند. ازینما يك بسته بزرگ از بزرگواری جناب‌عالی بود گنجینه بی‌بدل و رفیعی خالی از خلل: پنج‌جلد کتاب (۱) تاریخ و زبان در افغانستان از نجیب مایل‌هروی که حتماً فرزند مایل‌هروی (دوست بزرگوار بنده) باشند، (۲) صور معانی شعرفارسی از دکتر پوران شجعی، (۳) فرهنگ ایران‌زمین، (۴) تذکره سخنگوران نائین از جلال بقائی نائینی استاد اجل، (۵) دیوان کهنه حافظ از قلم عالی. اصلاً تعبیری و کلمه‌ای در هیچ زبانی که من بنده می‌شناسم نمی‌یابم که آن‌همه سپاس و تشکر و ممنونیت را برساند که در قلب بنده جوش می‌زند. امروز دانستم که این همه واژه‌های رسا و تعبیرات بلیغ چه‌قدر کشته حرمان ابلاغ و نارساست. پس چه بگویم؟

مجله عزیز آینده که پیوسته پنوبه می‌رسد، دیروز هم دو جلد یکجا رسید، وقتی در ایران یفما بود و سخن و وحید و ارمغان و روزنامه پارس که همه را با ولع عاشقانه تمام می‌خواندم. ولی حالا تنها مجله آینده است که از لطف عالی می‌رسد و عشق را امیدوار نگه می‌دارد و گرنه درین قحطی که باز از دمشق برخاسته است یاران از عشق فارسی نومید شده بودند... و بنده که از بچگی غیر عشق چیزی ندانسته و کاری نکرده‌ام و تا خود را به یاد دارم به عشق فارسی سوخته و ساخته‌ام چگونه می‌توانم در مقابل این منتهای بزرگ جناب‌عالی از عهده تشکر برآیم... ازین‌حال با اینکه می‌خواهم تمام دارائی خودم را قربان کتابهای فارسی بکنم و بگویم که «نرخ بالاکن که ارزانی هنوز». از خجالت سخنوری داغم و پیش محسنان از شرمنگی سرافکننده و امیدوارم بزرگان می‌بخشند و خدای بزرگ می‌آمزد.

زبیده صدیقی - مولتان (پاکستان)  
 (دکتر ادبیات فارسی)